روزگار سپری شده

داستان روزگارانی که دیروز و امروز ماست

علی‌اصغر حداد

محمود دولت‌آبادی، رمان‌نویس بزرگ ایران. خالق «جای خالی سلوچ» و «کلیدر»، فرزند خطه خراسان است. «روزگار سپری‌شده مردم سالخورده» را نوشته است. اما راوی قصه‌های گذشته دور نیست. داستان روزگارانی را می‌نویسد که دیروز و امروز ماست. دولت‌آبادی در سنت رمان‌نویسی اروپا گام می‌زند. سنتی ادبی که در اواخر قرن شانزده، اوایل قرن هفده با کرفت و سروانتس، خالق «دن‌کیشوت»، یکی از طلیعه‌داران آن است. این ادبی در قرن نوزده و بیست در آثار بالستوی‌ها و بالزاک‌ها، فلوبرها و توماس مان‌ها به اوج شکوفایی رسید و در اوایل قرن بیستم به ایران راه یافت.

داستان‌نویسی مدرن ایران در حول‌وحوش جنگ اول جهانی آغاز شد. جمالزاده و هدایت با کنارگذاشتن نثر بی‌محتوای دوران قاجار و با بهره‌گیری از زبان مردم کوچه و خیابان، نخستین آثار داستانی خود را نوشتند و داستان‌نویسی ایرانی خیلی زود در «یوف کور» به موفقیتی شگفت‌انگیز دست یافت. سیس نسل‌های بعد هر یک به فراخور حال خود در پدیدآوردن نثر قصه‌نویسی امروزی ایران گامی به جلو برداشتند و با گشودن پنجره‌های تازه، امکانات داستان‌نویسی ما را چه از حیث نثر و چه موضوع گسترش دادند. در میان نویسندگان بعد از هدایت، دولت‌آبادی جایگاه ویژه‌ای دارد. نثر او یادآور نثر فاخر بیهقی است و فضای حماسی اشعار فردوسی را تداعی می‌کند. از این رو بجاست گفته شود او از یک سو به سنت ادبی اروپا وصل است و از سوی دیگر، با بزرگان ادب این سرزمین پیوند دارد.

دولت‌آبادی در اثـار خود به تحولات اجتماعـی- اقتصادی‌ای می‌پردازد که در آسـتانه قرن بیسـتم زمینه ورود ایـران را به بازار جهانی فراهم کشـت. اگر تلاش‌های کشـورهای دیر از راه‌رسیده‌ای مانـند ایتالیا و آلمان را که تازه در قرن بیسـتم «سـهم» خود را از جهان‌طلب می‌کردند و در پی دسـت‌اندازی به آفریقا و آسیا بودند کنـار بگذاریم، می‌توانیـم بگوییم در پایان قرن نوزده روند تسـخیر سـرزمین‌های بیگانه و بسط اسـتعمار به‌طور کلی به پایان رسـیده بود. در این زمان سـرمایه‌داری در چارچـوب مرزهای ملی به حد کافی رشـد کرده بود و برای فربه‌شدن بیش‌ازپیش به بازار جهانی نیـاز داشـت. از این زمـان به بعد لشکرکشـی و تسـخیر قهرآمیز سـرزمین‌ها و به کاهش می‌گذارد و جای خـود را به تلاش برای تغییر مناسبات اجتماعی- اقتصادی دیرپای سرزمین‌ها و کشورهای کمترتوسـعه‌یافته یـا عقب‌مانـده می‌دهـد. هدف آن اسـت که مناسبات رایج در این سرزمین‌ها آن اندازه دگرگون شود که جهان سـرمایه‌داری بتواند با تکیه بر اصول جاری بـر بازار جهانی با آنها رابطه اقتصـادی برقرار کند. در ایران ما تحقق این هدف مسـتلزم آن بود که اقتصاد دربسـته و خودکفای مبتنی بر شـیوه فئودالی تا آن حد تغییر می‌کرد که بازار ایران از یک‌سـو ظرفیت پذیرش کالای تولیدشده در جهان سرمایه‌داری را بـرآکند و از سوی دیگر، امکان صـدور مواد اولیه (نفت) فراهم بیاید.

نخسـتین گام در ایـن راه ایجاد حکومت مرکـزی مقتدری بود که بتواند کردنکشـان و یاغیان را سـرجای خود بنشـاند و امنیت سـرمایه و کالای خارجی را تأمین کند... در کام بعدی باید رعیت و خردمالکان از وابسـتگی به ارباب و زمین رهایی می‌یافتند تا راهی بازار کار شـوند و به عنوان کارگر، صرف‌کننده کالای تولیدشده در سیستم سرمایه‌داری شـوند. دولت‌آبادی از همان آغاز، در «سفر» نخسـتین رمان‌اش، به موضوع تحولات اجتماعی- اقتصادی ایران می‌پردازد. سیس در «کلیدر» در گستره‌ای بسیار وسیع‌تر با پرداختن به سرگذشت گل‌محمد به جزاءمده، روندی را به تصویر می‌کشد که تشکیل حکومت مرکزی انجامید. در «جای خالی سلوچ» هم با روایت زندگی یک خانواده تهیدسـت روسـتایی و از زمین‌کنده‌شده، به دگرگونی مناسبات مالکیت و تولید می‌پـردازد. در «جای خالی سلوچ»، سـرانجام فرد رعیت تهیدسـت، راننده تراکتور می‌شود و قامتی سمبولیک به خود می‌گیرد.

از زمان جـمالزاده تا امروز هیچ داسـتان‌نویس ایرانی سـراغ چنین موضوعی نرفته اسـت و اگر هم کسـانی چنین‌کاوی‌رتبه به آن پرداخته‌اند، توانسـته‌اند به خوبی دولت‌آبادی از عهده کار برآیند. دولت‌آبادی در نگارش آثارش دیدی فراگیر و جامعه‌شناسانه دارد. اینگونه بر گرسـی حکایت بنشیند و حکم صادر کند. شخصیت‌های او در قالـب داسـتان تبلـور می‌یابنـد و ویژگی‌های خـود را بروز می‌دهند. برعهده خواننده تیزبین اسـت که بکوشد به لایه‌های زیرین اثـر بی‌ببرد و دریابد کـه دولت‌آبادی بر آن اسـت تا نقاط عطف تاریخ معاصر ایران را به تصویر بکشـد. کسـانی که کمان می‌کنند دولت‌آبادی می‌باب مثال در پایان «کلیدر» بر سرنوشـت غم‌انگیز گل‌محمد مویـه می‌کند و در ماتم آن دسـت‌رفتن دوبـاره «دلاوری» او و امثال او می‌نشـیند، «کلیدر» را درسـت نفهمیده‌اند و چه بسا همین درک نادرسـت موجب شـد که برخی از اطناب در آثار دولت‌آبادی سـخن بگویند و او را به ویژه به شـرح و بسط بیش از حد «کلیدر» و «جای خالی سـلوچ» متهم کنند. دولت‌آبادی خوب می‌داند که در آن برهه از تاریخ ایـران، «وران آن‌کوه «دلاوری»ها سـرآمده بود و در کشـتوکوبی به صراحت به این نکته اشـاره کرده است.

صحنه وقایع آثار دولت‌آبادی روسـتاهای حاشـیه کویر اسـت؛ سـرزمینی خشـک و خشن با آسـمان و زمینی به غایت خسـیس که تنگدسـتی را امری چارناپذیر می‌نمایاند و موجب می‌شـود طبایع آدم‌ها به خشـونت گرایند شـدت. خشـونتی که دولت‌آبادی آن را بازتابی ناتورالیسـتی به تصویر می‌کشـد. در آثـار دولت‌آبادی زنان نقشـی بزرگ دارند و در مقام همسـر، مادر و رفیق زندگی بار تهیدسـتی خانواده را به دوش می‌کشند و ظلمی سه‌گانه را تحمل می‌کنند: جور مردها، رنج نداری و زورگویی مامورانِ دولتی.

ادامه در صفحه ۱۱

عکس: امیر جدیدی شرق

گفت‌وگوی «شرق» با **محمود دولت‌آبادی**، نویسنده معاصر، به مناسبت انتشار دو کتاب از او در حوزه ادبیات قدیم

زخمه بر ایام نابگاه

شیما بهره‌مند

از محمـود دولت‌آبـادی، نویسـنده معاصـر دو رمـانِ «طریق بسمل‌شـدن» و «زوال کلنل» و یک زندگی‌نامه با به بیان خودش «کژارش موقعیت» یا عنوان «عبور از خود» مدت‌هاسـت در انتظار چاپ اسـت، اما او در ایـن ایام دو کتاب در حیطـه ادبیات کهن فارسی نوشته و به طبع رسـانده است. یکی «وزیری امیرحسـک»، روایتی از وزیری حسنک، در قرایح بیهقی، همراه با صدا با برخوانی نویسـنده که دریک نشسـت متن را خوانده است و همان‌طور که در نظر داشته متن در حین شـنیدن همچون نمایشی پیش چشم مخاطب ساخته می‌شـود. و دیگری آنتالوژی «تا سر زنگ عروسان سخن» یا به گفته خودش به‌گزین سـخن پارسی در میان نثرها، از قرن سوم و تاریخ خودش و بعد تاریخ بخارا. قابوس‌نامه، نوروزنامه، افسانه‌های بیدپای تا قرن دوازدهم و هزارویکشب. کتاب «وزیری امیرحسک» دو متن دارد. یکی ذکر بر داردرن امیرحسنک بیهقی و دیگـری روایت دولت‌آبـادی از این ماجـرا در فاصله/ای بس دور از آن روزگار. دولت‌آبـادی در این بازخوانـی ایرانی خیلی زود به «یوف کور» به موفقیتی شـگفت‌انگیز دسـت یافت. سـیس نسل‌های بعد هر یک به فراخور حال خود در پدیدآوردن نثر قصه‌نویسـی امروزی ایران گامی به جلو برداشـتند و با گشودن پنجره‌های تازه، امکانات داستان‌نویسـی ما را چه از حیث نثر و چه موضوع گسترش دادند. در میان نویسندگان بعد از هدایت، دولت‌آبادی جایگاه ویژه‌ای دارد. نثر او یادآور نثر فاخر بیهقی اسـت و فضای حماسی اشعار فردوسی را تداعی می‌کند. از این رو بجاسـت گفته شود او از یک‌سو به سنت ادبی اروپا وصل اسـت و از سـوی دیگر، با بزرگان ادب این سرزمین پیوند دارد.

دولت‌آبادی در اثـار خود به تحولات اجتماعـی- اقتصادی‌ای می‌پردازد که در آسـتانه قرن بیسـتم زمینه ورود ایـران را به بازار جهانی فراهم کشـت. اگر تلاش‌های کشـورهای دیر از راه‌رسیده‌ای مانـند ایتالیا و آلمان را که تازه در قرن بیسـتم «سـهم» خود را از جهان‌طلب می‌کردند و در پی دسـت‌اندازی به آفریقا و آسیا بودند کنـار بگذاریم، می‌توانیـم بگوییم در پایان قرن نوزده روند تسـخیر سـرزمین‌های بیگانه و بسط اسـتعمار به‌طور کلی به پایان رسـیده بود. در این زمان سـرمایه‌داری در چارچـوب مرزهای ملی به حد کافی رشـد کرده بود و برای فربه‌شدن بیش‌ازپیش به بازار جهانی نیـاز داشـت. از این زمـان به بعد لشکرکشـی و تسـخیر قهرآمیز سـرزمین‌ها و به کاهش می‌گذارد و جای خـود را به تلاش برای تغییر مناسبات اجتماعی- اقتصادی دیرپای سرزمین‌ها و کشورهای کمترتوسـعه‌یافته یـا عقب‌مانـده می‌دهـد. هدف آن اسـت که مناسبات رایج در این سرزمین‌ها آن اندازه دگرگون شود که جهان سـرمایه‌داری بتواند با تکیه بر اصول جاری بـر بازار جهانی با آنها رابطه اقتصـادی برقرار کند. در ایران ما تحقق این هدف مسـتلزم آن بود که اقتصاد دربسـته و خودکفای مبتنی بر شـیوه فئودالی تا آن حد تغییر می‌کرد که بازار ایران از یک‌سو ظرفیت پذیرش کالای تولیدشده در جهان سرمایه‌داری را برآکند و از سوی دیگر، امکان صدور مواد اولیه (نفت) فراهم بیاید.

نخسـتین گام در ایـن راه ایجاد حکومت مرکـزی مقتدری بود که بتواند کردنکشـان و یاغیان را سـرجای خود بنشـاند و امنیت سـرمایه و کالای خارجی را تأمین کند... در کام بعدی باید رعیت و خردمالکان از وابسـتگی به ارباب و زمین رهایی می‌یافتند تا راهی بازار کار شـوند و به عنوان کارگر، صرف‌کننده کالای تولیدشده در سیستم سرمایه‌داری شـوند. دولت‌آبادی از همان آغاز، در «سفر» نخسـتین رمان‌اش، به موضوع تحولات اجتماعی- اقتصادی ایران می‌پردازد. سیس در «کلیدر» در گستره‌ای بسیار وسیع‌تر با پرداختن به سرگذشت گل‌محمد به جزاءمده، روندی را به تصویر می‌کشد که تشکیل حکومت مرکزی انجامید. در «جای خالی سلوچ» هم با روایت زندگی یک خانواده تهیدسـت روسـتایی و از زمین‌کنده‌شده، به دگرگونی مناسبات مالکیت و تولید می‌پـردازد. در «جای خالی سلوچ»، سـرانجام فرد رعیت تهیدسـت، راننده تراکتور می‌شود و قامتی سمبولیک به خود می‌گیرد.

از زمان جـمالزاده تا امروز هیچ داسـتان‌نویس ایرانی سـراغ چنین موضوعی نرفته اسـت و اگر هم کسـانی چنین‌کاوی‌رتبه به آن پرداخته‌اند، توانسـته‌اند به خوبی دولت‌آبادی از عهده کار برآیند. دولت‌آبادی در نگارش آثارش دیدی فراگیر و جامعه‌شناسانه دارد. اینگونه بر گرسـی حکایت بنشیند و حکم صادر کند. شخصیت‌های او در قالـب داسـتان تبلـور می‌یابنـد و ویژگی‌های خـود را بروز می‌دهند. برعهده خواننده تیزبین اسـت که بکوشد به لایه‌های زیرین اثـر بی‌ببرد و دریابد کـه دولت‌آبادی بر آن اسـت تا نقاط عطف تاریخ معاصر ایران را به تصویر بکشـد. کسـانی که کمان می‌کنند دولت‌آبادی می‌باب مثال در پایان «کلیدر» بر سرنوشـت غم‌انگیز گل‌محمد مویـه می‌کند و در ماتم آن دسـت‌رفتن دوبـاره «دلاوری» او و امثال او می‌نشـیند، «کلیدر» را درسـت نفهمیده‌اند و چه بسا همین درک نادرسـت موجب شـد که برخی از اطناب در آثار دولت‌آبادی سـخن بگویند و او را به ویژه به شـرح و بسط بیش از حد «کلیدر» و «جای خالی سـلوچ» متهم کنند. دولت‌آبادی خوب می‌داند که در آن برهه از تاریخ ایـران، «وران آن‌کوه «دلاوری»ها سـرآمده بود و در کشـتوکوبی به صراحت به این نکته اشـاره کرده است.

صحنه وقایع آثار دولت‌آبادی روسـتاهای حاشـیه کویر اسـت؛ سـرزمینی خشـک و خشن با آسـمان و زمینی به غایت خسـیس که تنگدسـتی را امری چارناپذیر می‌نمایاند و موجب می‌شـود طبایع آدم‌ها به خشـونت گرایند شـدت. خشـونتی که دولت‌آبادی آن را بازتابی ناتورالیسـتی به تصویر می‌کشـد. در آثـار دولت‌آبادی زنان نقشـی بزرگ دارند و در مقام همسـر، مادر و رفیق زندگی بار تهیدسـتی خانواده را به دوش می‌کشند و ظلمی سه‌گانه را تحمل می‌کنند: جور مردها، رنج نداری و زورگویی مامورانِ دولتی.

از محمود دولت‌آبادی، نویسنده معاصر، به مناسبت انتشار دو کتاب از او در حوزه ادبیات قدیم

و شـخصیت و رفتار و سـکنات او به جزئیات ماجـرا و وزیری او می‌رسـد. و به‌نوعی نگره اسـتقرایی دارد. شما به‌عنوان یک رمان‌نویس و با تکیه بر تجربه داستان‌نویسـی، مسـیر ماجرا را معکوس می‌کنید و از وزیری به حسـنک می‌رسید. از این‌روست که سیر وزارت و ویزیران مقتول را که در تاریخ ما نداوم داشته، و طبعا بدین شکل در تاریخ بیهقی نبوده است. در متن می‌آورید و از این مسیر به ایده تکرار تاریخ می‌رسید.

این مسـیر را درست تشـخیص دادید. اولا من می‌خواسـتم یک داسـتان را به‌صـورت نوعی نمایش بخوانم (در صـدای همراه با کتاب). و ایمدوارم در این کار موفق شـده باشم، اگرچه تمام کار را در یک شـب، از ساعت ۵ تا چهار صبح به انجام رسانده‌ام. و بعد از بابت تکرار تاریخ که اشـاره کردید بگویم که تداوم امر وزارت در ایران و سرنوشـت محتوم آنها، که البتـه در خود بیهقی کمابیش هسـت. در تاریخ ما نکته‌ای بوده است که همواره توجه مرا جلب کرده اسـت، اینکه چه اتفاقی افتاده که وزرای ما مملکت را اداره می‌کردند و همه‌شـان هم مورد غضب واقع می‌شدند. این مسئله را در فردوسـی هم پیگیری کرده‌ام. داسـتان سهراب و طهماری را هم که نوشـته‌ام به همین‌ترتیب خواندم و از هنگامی آغاز کرده که افراسـیاب، هومان و بارمان را می‌فرسـتد پیش سهراب و می‌گوید حرکت کنید، بروید ایران را بگیرید. و آن قسـمت عاشقانه‌ای را که بین رستم و تهمینه وجود دارد، وقتی آوردم‌اه که رستم از نخستین جنگ سهراب برمی‌گردد و می‌گوید «به شب نیم‌گفتار سهراب بود، دگـر نیمه آرامش و خواب بود». اینجا اسـت که به‌صورت تداعی تهمینـه در کابل می‌آید پیش رسـتم. یعنی ایـن جنـاحه‌ای را که می‌گوید در «وزیری امیرحسـک» هسـت، در اینجا هم انجام دادمام. اما این‌که چرا «حسـنک وزیر» را «وزیری امیرحسـک» نامیده‌ام؟ از آن که خود او در مقام «عارض لشـکر» بود که آمد نشسـت جای «احمدحسـن میمندی» و در آن مجلس عالی هم بر زبان می‌آورد که جای من نبود و کار سلطان‌محمود بود.

با جدا از ساختار روایت شـما از حسنک وزیر، کتاب ایده‌ای از تاریخ را هم به مخاطب القا می‌کند. اینکه تقدیر وزیران در تاریخ ما همین بوده است. گویی مفهوم وزارت در دربار غزنوی، قاجار و پهلوی یکی بوده و انگار رویکرد امیرحسک، امیرکبیر و مصدق به وزارت و سیاسـت واحد بوده و این تکرار سرنوشـت محتوم است.

همین‌طور بوده اسـت. پیش از بیهقی و پیش از اسـلام هم به همین منوال بوده اسـت. بزرگمهر حکیم، که وزیر انوشـیروان بود و ایرانیـان هنـوز هم لقب حکیم به او می‌دهند، بـه روایت‌های مختلـف ازجمله روایت خود بیهقی- آن‌قدر در زندان کپه که داشـته شـد تا کور شد، او از ستم و دخالت موبدان و فسـاد جاری‌شان رفته بود مسـیحی شـود! بنابراین این روند از پیش از بیهقی آغاز شده اسـت. شما به خانواده برمکیان نگاه کنید، به خانواده ذوالریاستین یا خانواده نظام‌الملک نگاه کنید، یا همین یکی-دو قرن اخیر، قاجاریه و پهلوی‌ها، همه اینها سرنوشـت واحد داشتند. یعنی در تاریخ ما دو چهره یا دو زاغ وجود داشـته، یکی وزرای متفکر و دیگری عرفای متفکر کـه هر دو هم سرنوشـت واحد و غم‌انگیز داشـته‌اند. در «کلنل» هم اشاره به این ایده تکراری در تاریخ مورد نظر بوده است. این ایده همین تقدیر واحد وزیران در تاریخ اسـت که می‌گویند. اما امیدوارم این متن و کشف این ایده در کتاب، موجبات تجدیدنظر در نگاه به افرادی شود که افراد دو و سوم هسـتند و از خصیصه‌هایی چون زیرکی، هوشـمندی، درایت و از این‌دست بهره‌مند هستند. به هـر تقدیر فکر می‌کنم وارد دوره جدیدی از تاریخ شـده‌ایم و برای نگارشرنشدن آنچه در گذشته بوده است، نگاه دوباره به گذشته لازم است.

با این وجود جدید تاریخی از چه زمان آغاز شده است؟

به‌کمانم با شهری‌شـدن جامعه و جهانی‌شـدن روابط انسـانی و گسـترش وسـایل ارتباط جمعی، دوران جدیدی آغاز شده اسـت و ایمدوارم در جامعه بشـری و به‌خصوص کشـور ما ایـران -که نخسـتین کشـور آسـیایی اسـت که برای خودش پارلمان سـاخته- دیگر شاهد جنین اتفاقاتی نباشیم.

با بیاید یک جانشـینی بین راوی «حسـنک وزیـر» و راوی «وزیری امیرحسـک» را تصـور کنیم. فـرض بگویم محمود دولت‌آبادی جای بیهقی می‌نشسـت و می‌خواسـت دذکر بر داردرن» بنویسـد یا برعکس. بیهقی می‌خواسـت از حوادث منتهی به مرداد سـی‌ودو روایتی بسازد، به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد و تاکید این متن‌ها بر چه وجهی از اتفاقات بود؟

من که بهتر از بیهقی نمی‌توانسـته بنویسم. اما اگر او در این دوره از بیهقی نمی‌توانسـته بنویسد، بیهقی بسـیار ارزشـمین می‌نویسد. بیهقی در شـرایطی این کتاب را نوشـته اسـت که شخصیت‌های خیلی هم‌جاءر، محمود، ارسلان و مسـعود غزنوی هر دو او در این رفتاند و اتفاقا امتیاز خیل‌انگیزی کتاب هم به همه اسـت که آن را بعد از این اتفاقات نوشـته اسـت و اگر چنین نمی‌کرد شاید کمتر تنبه داسـتانی پیدا نمی‌کرد. و در واقع فاصله‌گرفتن از مسـائل بسـیار کمک کرده تا بتواند این اثر مهم را -که در طی سـالیان دراز نوشـته شد- آن حیف شده اسـت. بنویسد. دیهی‌ست به برکت یادداشت‌های همه‌ی دوره‌هایی که در دسـتگاه وزارت بوده‌اند و شاید یک‌چند بار هم به قول خودش تباه شده است.

اگر دوباره بر مسئله متن بیهقی به‌منزله تاریخ با ایدات تاکید دوباره‌ای بگذاریم، به‌نظر شـما ادبیت و داسـتانی‌بودن کتب ذاتی یا خواندن ادبی از این روایت‌ها، بیشتر به متن‌هایی چون «وزیری امیرحسـک» شـما و از این‌دسـت مربوط اسـت یا ادبی‌فرشـدن این متن‌ها چه میزان به‌خاطر نثر بیهقی اسـت که متاثر از سـبک خراسـانی و توجه به جزئیات رخ‌نمـا اسـت. سبک «ایدات» به‌دیدای مدرن اسـت و در دوران بیهقی ادبیات در مفهوم امروزی‌اش هنوز شکل نگرفته و هرآنچه هست «کلام زیبا» اسـت که موظف به تحکیم نظام سـلسـله‌مراتبی حاکم و دارای نظام دورنی اسـت.

بلـه. از این منظر متن به‌عنوان تاریخ نوشـته شـده اسـت اما نویسـنده‌ی اثر، بیهقی اسـت و او نمی‌تواند جلوی نبوغ ادبی خود را بگیرد. خودش هم به‌کرات می‌گوید که من نمی‌خواهم داسـتانی بنویسـم که این رفت آن‌جا را گرفت و فتح کرد و این را در و آن دروازه. بلکه می‌خواهم جریانی بنویسـم که تا زمان حـال باقی بماند. و اینجا ممکن اسـت به هنر اشـاره‌ای نکند اما تنها هنر اسـت که می‌تواند تا بعد از خود نویسـنده ادامه پیدا کند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که کشف جنبه‌های ادبی بیهقی در دوران جدید، محصول آشـنایی اهل هنر و فرهنگ با ایدات بوده اسـت. اما تاکید بر ادبیات مدرن و اینکه این تجربـه جلوه ادبی‌خواندن متن بیهقی شـده، به‌کمانم کمی شـدید اسـت زیرا تقلیـدی، دکتر فیاض و کسـانی که بیش از آنها نیز به این کتاب پرداختند و تازه‌ترین آن، کار دکتر جعفر یاحقی و سیدی اسـت، همگی به این جنبه‌ها توجه کرده‌اند و در دوره ما بیسـتر به این جنبه‌ها توجه شـده و این واکنش دوم است که این متن فقط تاریخ نیسـت، بلکه تاریخی اسـت که به‌طرز شگفت‌آوری

وزیری امیرحسک
ابوالفضل بیهقی، محمود دولت‌آبادی
انتشارات فیروزای

ایدات جدید فاصله بگیریم -فاکتر هم این‌جا خوانده شده.

روایت از سیاست با روایت از تاریخ در نظر شما چه تفاوتی دارد؟ بیهقی در آن زمان، وقایعی سـی و دوروزگار خودش را بازگو می‌کند و با امکاناتش روایتی سیاسـی می‌سازد، که بعدتر نوشتن «وزیری امیرحسـک» با تاریخ سروکار دارد. این برخورد در دیگر آثارتان هم قابل ردیابی اسـت. اینکه شما معمولا از رمان‌نویس مدرنی چون شما دارد.

روایت از سیاسـت، کاری اسـت که معمولا در دوره جدید به‌صورت رمان‌گونه‌ام و از این‌دسـت نوشته می‌شـود و مناسبات سیاسی یک دوره را شرح می‌دهد. بنابراین آن یک اثر سیاسـی اسـت که افرادی از نظرگاه خود روابط سیاسـی حاکم را بازگو می‌کنند. اما سیاسـتی که در تاریخ ایران بوده، جمیع حاکمه را بازگو می‌کند و اینجا اسـت که اتفاقا به ادبیات نزدیک می‌شود. سرتاسـر بیهقی را اگر بخوانید می‌بینید که آقای بوالفضل ما، شـیفته امیرمسعود اسـت. همـه شـخصیت‌های تعیین‌کننده‌ای در داسـتان و تقابل‌هـای و در توضیح و تشـریح، نکته عمیقا انتقادی دارد. پس کی‌بود تاریخ سیاسـی هست که بیهقی نسـبت البته؟ که ستایش می‌کند مثلا از سـلطان‌محمود که شـانزده، هفده بار می‌رود هند و در قصیده‌ها هم هست. یک‌جور دیگر هم هست. تودهها هم وقتی نقش تعیین‌کننده بسـیار می‌کنند که به‌تدریـج حرکت کننـد تا نقطـه‌ای از میانگین اجتماعی و تبدیل شـوند به کوشندگان سیاسـت. اما بیهقی از ابتدا که شروع می‌کند موضوعش سیاسی است.

نکته دیگـر در کتاب «وزیری امیرحسـک» تاکید بر فضای وقوع رویدادهاسـت. در روایات جدید شـما پـر روسـا تفاوت‌های جدی وجود دارد. به‌نظر می‌رسد اینها دغدغه‌های شما در دیگر آثارتان هم هسـت. می‌نویسـید نیشابور جنون پهلـو و روسـا تفاوت‌های پیش داشته و حسـنک ماحصل آن شهرنشینی بشـرفته اسـت. در دیگر بین حسـنک و بوسهل قلمرو کنید که بوسهل، روحیه‌ای روسـتایی داشـته اسـت و بعدتر ازکینه و کوشش او می‌نویسید که «کینه‌کشی و شادمانی او از هیچ سـلامی به‌دراز نیسـت». این طرز تلقی گذشـته از هنر بودن. با مجموعه آثار شما هم بودن می‌خورد. درباره مسئله شهر و روسـا در این کتاب و دیگر آثارتان که دغدغه آن را در اینجا اسـت بگویید. و اینکه تلقی شما از دو خراسان، خراسان بیهقی و خراسان دولت‌آبادی چیسـت؟ با اگر بیهقی امروز اسـت؟ «ایدا» یا «جای خالی سلوچ» را می‌خواند. خواننده اسـت البته. شـازده هرات قارت وبلـه قبله داشـته. حسـنک اما قبـل از وارثرتش، «عارض» بود، یعنـی وزیر جنگ بود.

حسـنک نیشـابوری اسـت اما آن قلعه در جای دیگر -اگر اشـتباه نکنم بلخ- رخ می‌دهد. بیهقی حسنک در نیشابور کپه هست به‌نوعی سـلطنت می‌کند. می‌گوید که حسـنک آنجا کوچکتی ساخته بود که می‌توانسـت تا شـصت سـوار را در خود جای دهد. و در کوشـکی که برای محمود قلعه می‌کند، بنایی می‌سـازد به‌نام صفه که تا سـال‌های دهه هفتاد که در جمع به‌کمانم نکه‌ای از قابوس‌نامه خوانیـد و از آنجه بر اهل قلم رفت سـخن کفتیـد. و حالا به فاصلـه دو دهه، در دوروانی که دو رسـان در انتظار چاپ دارید. دوکتـاب در حیطه ادبیات قدیم منتشـر کردید که به‌خصوص وزیری امیرحسـنک به‌روشـنی حامل ایده‌ای سیاسـی اسـت. می‌خواهم بگویم به‌لحاظ ادبی این اتفاق در غیاب نویسـندگانی رخ داد که بر ادبیات قدیم به‌عنوان سـنت ادبی ما تأکید داشـتند و می‌خواسـتند متون کهن را بازآفرینی کننـد. و از طرف دیگر نخسـتین نشـانه‌های اتصال شـما با ادبیات قدیم هم در یک واقعه سیاسی بروزکرد و حالا هم در کتاب وزیری امیرحسـنک، از دل تاریخ و با طرح و بسـط ایده تکرار تاریخ وزیران به سیاست می‌رسید.

سیاست یا ادبیات، در روایت شما از حسنک چه‌طور؟

در حقیقت این شـخصیت‌ها مجموعه‌ای هسـتند که این اثر را به‌وجود می‌آورند. مسـعود یا ایده حسـنک و کشـاورز و آواره‌ای محمـود غزنوی، از اصفهان به همدان رفته بـوده تا همدان را به تمکین درآورد و بعد بروید بغـداد و آنجا را تصرف کند، که به نقل بیهقی «خلیفه خوف شـده» اسـت که توانسـت چون محمود مرد و محمد می‌خواسـت مملکت را به دو قسمت کند و مسـعود تبعیدش و برکشـت. مسـعود حالا نیروی حیوانی اسـت خواهان قـدرت و فکر می‌کند که کل مملکت ارث او را، و از حقوق او اسـت. در جایـی از کتاب محمود خطاب به مسـعود می‌گوید، انتخاب کنید. محمد، اسـیر خراسـان اسـت، تو چه می‌خواهی؟

چقدر دولت‌آبادی انتخاب شـما با ادبیات قدیم با به‌قول شـما «دکژین زبان پارسـی» در مجموعه «تا سر زنگ عروسـان سـخن» را چه مبنایی بوده اسـت؟ از این منظر ما به همواره در شعر تاریخی داشـته‌ایم اما در نثر چنین توالی وجود نداشـته و بیشـتر نثرها به‌طور پراکنـده و در زمره متون تاریخی آمده اسـت. بنابراین انتخاب شرهایی از میان این متون، در قیاس با شعر دشوارتر اسـت و طبعا معیار با پیش‌موجودی ندارد. جدا از پسند و علاقه شما درمتن‌های منتخب، و اینکه در مقدمه اشاره کرده‌اید «توجه بیشتر بر نثر-نوشتار، و شیوه روایی گزیده‌ها» دلیل انتخاب شـما بوده اسـت، جه نخ نامرئی‌ای این متن‌ها را در یک آنتالوژی کنار هم می‌نشـاند؟ به بیان دیگر آیا این متن‌ها فهم آثار شـما را ممکن‌تر می‌کند یا این انتخاب‌ها، تشانکر خاستگاه زبان و نثر شما بوده است؟

بلـه. این متن‌ها یاسـخی اسـت به پرسشـی که از من می‌شود. به من که می‌رسند می‌پرسند شـما که بیهقی خوانده‌اید و... من می‌خواهـم بگویم که نه. این تاثیرپذیری منحصر نبوده اسـت. هر نویسـنده متلقا فرایند زمانه و گذشته اسـت اگر با خودش و کارش درسـت و صمیمی باشد. در اینجا من به شعرایی که در نثر پارسی مؤثر بوده‌انـد ازجمله در کار من، نپرداختم. پـس در این به‌کزین اصل بر نثر فارسی اسـت. در دوره‌هایی که نثر نوشته می‌شـده است. مثلا جوامع‌الحکایات در قرن هفتم نوشـته می‌شـود و چهار هزار حکایـت را کرد هم می‌آورد. اما جنبه‌ی مهـم کاری که یک نفر بنشیند چهار هزار داستان شفاهی را مکتوب کند آن است که نشان می‌دهـد یک ملت نمی‌خواهد خـودش را فراموش کند. پس یک جنبه مهم انتخاب، تاکید بر نثر است. و بعد شاخه‌هایی که در نثرها انتخاب شـده از اساطیر و مذهب بگیر تا تاریخ و عرفان و کمی هم حکمت در آنها هست. مثلا بخشی درباره فلرکردن است. یا درباره ولادت رسـول‌اکرم (ص)، با حضرت یوسـف، بخشـی هم درباره روحیه کاراکتریسـتیک انسان عارف است. پس این شاخه‌ها منظور بوده و از هر شاخه هم متن‌هایی آمده است. البته اینها بهترین‌ها نثر فارسـی نیست، بلکه باید گفت بهترین‌ها در نظر من بوده است. آخر اینکه این متن‌ها کار را بـرای جوانانی که می‌خواهند بخوانند و بنویسـند هم آسان‌تر می‌کند و هم نشان می‌دهد که کار آن‌قدرها هم آسـان نیسـت. درعین‌حال یادآوری می‌کنم که چنین کاری که من کرده‌ام امروزی اسـت. اما اختصاصی نیسـت. پیش و پیش از این‌ها زیر نظر دکتر ناتل خانلری مجموعه‌ای ارزشـمندی از نظم و نثر پارسی گزینش شد که آن مجموعه را خانم لیلی گلستان به من اهدا، کرد که همواره سایه‌کار ایشان هسـتم. کار مهم دیگر گزینش و نشـر «هزار سال نثر پارسی» زنده‌یاد کریم کشاورز اسـت که سالیانی کتاب بالینی من بود مجلد نخسـت آن. پس من فقط یک سنت را من کرده‌ام امروزی‌اند. همین!

آقـای دولت‌آبادی، دو رمان شـما هنـوز در انتظار چاپ هسـتند. تلخ‌تر اینکه نسـخه جعلـی رمـان «زوال کلنل» که سال‌هاست پیرامون آن بحث و حدیث‌ها کشته می‌شود، به‌شکل زیرزمینی منتشر شده است. آن‌هم نه نوشته شما، که به‌اصطلاح خودتان از آن...

تصمیـم گرفته‌ام درباره ایـن کتاب دیگر صحبـت نکنم و این آخرین سخنی اسـت که درباره رمان «زوال کلنل» خواهم گفت. این اثر سـی سال پیش نوشته شده اسـت و من تا پنج، شش سال پیش آن را ارائه نداده بودم و ماجرایش را می‌دانید. در دوره اخیر بنا بود نویسـنده متلقا فرایند زمانه و گذشته اسـت اگر با خودش و کارش درسـت و صمیمی باشد. در اینجا من به شعرایی که در نثر پارسی مؤثر بوده‌انـد ازجمله در کار من، نپرداختم. پـس در این به‌کزین اصل بر نثر فارسی اسـت. در دوره‌هایی که نثر نوشته می‌شـده است. مثلا جوامع‌الحکایات در قرن هفتم نوشـته می‌شـود و چهار هزار حکایـت را کرد هم می‌آورد. اما جنبه‌ی مهـم کاری که یک نفر بنشیند چهار هزار داستان شفاهی را مکتوب کند آن است که نشان می‌دهـد یک ملت نمی‌خواهد خـودش را فراموش کند. پس یک جنبه مهم انتخاب، تاکید بر نثر است. و بعد شاخه‌هایی که در نثرها انتخاب شـده از اساطیر و مذهب بگیر تا تاریخ و عرفان و کمی هم حکمت در آنها هست. مثلا بخشی درباره فلرکردن است. یا درباره ولادت رسـول‌اکرم (ص)، با حضرت یوسـف، بخشـی هم درباره روحیه کاراکتریسـتیک انسان عارف است. پس این شاخه‌ها منظور بوده و از هر شاخه هم متن‌هایی آمده است. البته اینها بهترین‌ها نثر فارسـی نیست، بلکه باید گفت بهترین‌ها در نظر من بوده است. آخر اینکه این متن‌ها کار را بـرای جوانانی که می‌خواهند بخوانند و بنویسـند هم آسان‌تر می‌کند و هم نشان می‌دهد که کار آن‌قدرها هم آسـان نیسـت. درع